

فرایند فردیت سیاوش

دکتر تورج عقدایی^۱



تاریخ دریافت: ۹۳/۹/۱

تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۲

چکیده

«فرایند فردیت» یکی از اصطلاحات یونگ و به معنی طی مراحل و مراتب رشد برای تحقق «خویشتن» است. سیاوش یکی از رهیافتگانی است که برای تحقق خویشتن خویش و رهایی جامعه و انسان از تباهی، از نثار جان خویش در راه اهدافش دریغ نرزد. او در چارچوب یک تقابل جهانی، بر تناقض درون غلبه می‌یابد.

مقاله‌ی حاضر شرح فرایند فردیت‌یافتگی سیاوش و بازنمود سیر کمالی او از زادن تا مرگ است. این سیر برای طالبان سلامت نفس از چنان اهمیتی برخوردار است که از تاریخ به فرا تاریخ افکنده می‌شود و به اسطوره‌یی ماندگار تبدیل می‌گردد تا همه‌ی آدمیان، فارغ از قید زمان و مکان، به او تأسی جویند. سیاوش مثل یوسف قرآن، زیباست. این زیبایی نه تنها در ظاهر او که در باطنش نیز وجود دارد و جسم او مثل روحش پاک است. به همین دلیل حیطه‌ی زندگی‌اش را به «ماورا» گسترش می‌دهد. «سفر» می‌کند تا جهان تاریک ناخودآگاهی را بشناسد و آن را زیر فرمان خود درآورد. در این سفر با «آنیمای» خود برخورد می‌کند و بخش عاطفی وجود خویش را آشکار می‌سازد. وقتی فرایند خودشناسی و خودسازی سیاوش به اوج می‌رسد، برای آن که ارجمندی خود را حفظ کند، «شهادت» به سراغش می‌آید و جاودانه‌اش می‌کند.

در این پژوهش اطلاعات به روش کتابخانه‌ای گرد آمده و با روش تحلیلی، توصیف شده است. متن داستان سیاوش از مجموعه‌ی دبیر سیاقی انتخاب شده و شماره‌های داخل پرانتزها به این متن ارجاع می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: فرایند فردیت، سیاوش، شاهنامه

و از آن روی که باطل همواره قدرتمند است، از تحقق خواست حق‌طلبان جلوگیری می‌کند.

به همین دلیل است که یونگ می‌گوید: «مسایل بزرگ و با اهمیت را هیچ‌گاه نتوان حل کرد و این از آن روی است که این مسایل اساساً از تقابلی سرمی‌زنند که ذاتی هر دستگاه خود سامان‌ده است. این مسایل را نمی‌باید حل کرد؛ بلکه باید از آن‌ها فراگذشت. فراگذشتن، در این جا به معنای بالا بردن سطح آگاهی و ژرفا بخشیدن به شخصیت است.» (مورنو، ۱۳۸۰: ۸۱)

می‌توان بر آن بود که انتخاب راه سوم، زمینه‌ساز فراگذشتن سیاوش از این روی داد بزرگ است و می‌بینیم که او با گزینش راهی متفاوت، لحظه به لحظه، ابعاد تازه‌تری از این روی داد را آشکار می‌کند و سرانجام با تعمیق آن، نگاه همگان را به آن و جایگاهش در زندگی معطوف می‌دارد و همین عطف توجه، سامان یک تقابل دیرین را درمی‌نوردد و سنتزی تازه برای آن به وجود می‌آورد. پس سیاوش در حقیقت مساله را حل نمی‌کند؛ بلکه آن را وارد مرحله‌ی تازه‌یی می‌کند تا دو سوی تقابل، ایران و توران، با مشاهده‌ی جنبه‌های دیگر یک واقعیت تاریخی، دایره‌ی آگاهی خویش را برای به زیستن گسترده‌تر کنند و به برقراری صلحی پایدار، پس از وقوع جنایتی هولناک، امیدوار شوند.

فردانیت سیاوش

سیاوش چنان بود کاندر جهان به مانند او کس نبود از مهان (۹۴)

سیاوش کسی است که «مثل هیچ‌کس نیست» فردی است یکه و بی‌مانند. اگر چه هیچ انسانی به طور دقیق مثل دیگران نیست، اما مردم به طور عموم شباهت‌های

مشترک با دیگران، ویژگی منحصر به فردی دارد که با معیارهای عادی سنجیده نمی‌شود. چنین انسانی مسئولیت دارد که گوهر ناب "انسان" را به بهترین وجه به او نشان دهد. البته تحقق فردانیت بسیار دشوار است. زیرا فرد خواهان تحقق خود، باید توانایی ایجاد اعتدال میان تضاد «وظیفه» و «خواست» خود را، داشته باشد. به سخن دیگر او با خواست آگاهی و خواست ناآگاهی روبه‌رو است و باید در این میان جانب خواست آگاهی را نگه دارد. بنابراین باید همواره از درون فرمان گیرد و این مشکل را در پرتو فرمان کودک درون، حل کند. زیرا تناقض‌های درون موجب هرز رفتن انرژی و دوری و بیگانگی از خویش است و این بیگانگی از خود فرد را از نیروی محرکه یا به عبارت دیگر از موتور خودش جدا و منفصل می‌کند. (هورنای، ۱۳۸۴: ۱۳۴) بر عکس ایجاد اعتدال در تناقض‌ها، منش را منسجم می‌کند و خود عامل شکل‌گیری کارهای بزرگ و شگفت‌انگیز می‌شود.

بی‌همتایی سیاوش هم در ظاهر او نمایان است و هم از ویژگی‌های باطنی اوست. سیاوش زیباست. این زیبایی بدان حد است که هر بیننده‌ای را به شگفتی و لاجول خوانی وامی‌دارد. حتی زردشت، پیامبر دین مزدیسنا، وقتی کی گشتاسب را به دعای خیر یاد می‌کند می‌گوید «کاش چون کوی سیاورشن زیبا و بی‌نقص باشی.» (صفا، ۱۳۶۹: ۵۱۲) این زیبایی با تولد او به جهان می‌آید: «یکی کودک آمد چو تابنده ماه» (۷۳) وقتی از زابلستان برمی‌گردد و چشم کاووس به او می‌افتد، نه تنهایی زیبایی صورت او را می‌ستاید؛ بلکه جمال سیرت وی نیز او را شگفت زده می‌کند:

بدان اندکی سال و چندین خرد
که گفستی روانش خرد پرورد
(۱۲۴)

وقتی سیاوش از سیستان برمی‌گردد و بزرگان دربار، لابد به اشارت کاووس به

دیدار او می‌روند:

عناصر ناساز در وجود او

سیاوش در عصر آمیختگی نور و ظلمت زندگی می‌کند. روزگاری که هر کس در آن آمیزه‌ای از خوبی و بدی است. به سخن دیگر آدمیان این روزگار خوبِ بد و بدِ خوب‌اند. اینان را می‌توان از رهگذر گفتار و رفتارشان که روساخت پندار آنان است، باز شناخت. در دوران آمیختگی عموماً آشفتگی بر درون‌ها حاکم است و کم‌تر کسی درونی منسجم دارد. سیاوش به رغم آشفتگی‌هایی که بر زندگی او حاکم است و هر لحظه «بخت بد» او را می‌پیچاند، در مقایسه با اطرافیان خود، درونی منسجم‌تر و یک‌پارچه‌تر دارد. بخت بد که سیاوش از آن شکوه دارد، می‌تواند نماد ناامیدی او در سپری کردن مراحل و مراتب کمال وی باشد. زیرا می‌داند که چه می‌خواهد و می‌داند که باید این خواسته، به هر بهایی تحقق یابد و این همه مانع بر سر راه این تحقق وجود دارد. به نظر می‌رسد در ورای این آشفتگی‌ها نوعی هنجار سرّی و قانونی نهانی که به نظمی پنهان مرتبط است، در وجود او جای دارد.

سیاوش را بهر کاری بزرگ ساخته‌اند. اگر او در جامعه‌ی خویش می‌ماند و به کمال می‌رسید، بی‌گمان قادر به نشان دادن سویی‌ی مقابل این کمال؛ یعنی نقص‌های موجود در اطرافش نبود و تصویری از آن چه باید باشد ارائه نمی‌کرد. چرا که هر تصویر از تقابل و به هم خوردن دو امر ناساز حاصل می‌شود. می‌توان بر آن بود که «سفر» او به توران نماد سیر کمالی او از خودآگاهی (ایران)، به ناخودآگاهی (توران) و شناخت ناخودآگاهی با رفتن به درون آن، باشد. او «اراده‌ی کمال» دارد. پس باید از رویارویی خواست تحقق خویش و وظایفی که جامعه بر عهده‌اش می‌گذارد، نهراسد و به چیزی ماندگارتر از «وظیفه»، بیندیشد. زیرا او برای رجحان تحقق خویشتن خویش بر پذیرش موهبت‌های زندگی عادی، به این مبارزه کشیده شده است.

با این حال او نیز به مثابه‌ی انسانی در محاصره روی‌دادهای محیطی در عصر

